

Paradigmatic Foundations of the Interdisciplinary Approach And its Relation to the Theoretical Tradition of Islamic Philosophy

Ali Reza Qaemina*

Ali Ibrahipour**

Abstract

Introduction: Efficient Islamic humanities, in order to solve objective problems and dilemmas that are generally multidisciplinary, cannot be stopped in the disciplines and requires the use of an interdisciplinary approach. While interdisciplinarity is a new approach among Western scholars and suffers from paradigmatic ambiguities and a lack of fundamentals, using this method in the paradigm of Islamic science is not possible without considering its implications and fundamentals. This article uses a descriptive and analytical method and uses library resources and tries to clarify the proximity and relation and connection between interdisciplinarity and the paradigm of Islamic science in three steps: Does this paradigm have the capacity, ability and competence of interdisciplinary studies or not?

Method of Study: The method of discovery in this issue is biblical and the method of evaluation is rational analytic.

Findings: In the first step, while examining the proportion and relation between "System" and "Interdisciplinary", it tries to extract and introduce the main epistemological, methodological and ontological foundations of interdisciplinary. Understanding complex facts and systems is only possible through interdisciplinary methods and in the other hand Interdisciplinarity is itself a systemic approach to research. There are many similarities between the systemic approach and the interdisciplinary approach, which reinforces the two-way relation and

*Associate Professor at "The Epistemology & Cognitive Science Department" in Research Institute for Islamic Culture and Thought (IICT).
E-mail: qaemina@yahoo.com

**High level student and researcher of Qom seminary and Master of Strategic Management of Culture in Bagher Al-Olum University
E-mail: montazer.mahdy@gmail.com

Received date: 2020.06.18 Accepted date: 2020.09.19



connection between the two. Therefore, interdisciplinarity and systemic approach are two sides of the same coin. The subject of interdisciplinary studies is always a "system"; especially complex systems and not simple and linear. In fact, multidimensional subjects can be modeled with complex systems. One of the main epistemological foundations of the interdisciplinary approach is "coherence". "Methodological multiplicity" is also the most important methodological basis of the interdisciplinary approach. The ontological foundations of interdisciplinary studies are also the "systematization" of phenomena and their complexity. In the next step, by presenting and comparing these principles to the paradigm of Islamic science, the acceptance of this paradigm from the principles of interdisciplinary becomes clear. The advanced epistemological system of this paradigm does not negate coherence and efficiency and is not without them; rather, in the context of foundational theory, it supports and recommends them as secondary criteria. In methodological foundations, the multiplicity of tools and consequently the multiplicity of methods are accepted in this paradigm. This basis provides the basis for a comprehensive study of the facts and his logical conclusion is that an interdisciplinary approach should be used in cognition and study. Also, the Islamic paradigm not only accepts systemic thinking based on the systematization of phenomena and their complexity, but also expresses this thinking about the whole system of existence as a macro system and extends it to all other facts.

Conclusion: In the third step, it is shown that this paradigm somehow enhances these principles that targets the "superior interdisciplinary" and does not stop at the level of the common interdisciplinary. The paradigm of Islamic science has not only accepted the theoretical foundations of the interdisciplinary approach, but has also mentioned them more comprehensively in its paradigmatic foundations. Presenting "coherence" in the context of "matching theory" implies closing the way to epistemic idealism in cognition. The increasing complexity of the system of existence emphasizes the need for a comprehensive study of facts.

Keywords: Interdisciplinarity, Superior Interdisciplinary, Interdisciplinary Foundations, Islamic Paradigm of Science, Coherence, Complex Systems



مبانی پارادایمی رویکرد میان‌رشته‌ای و نسبت آن با سنت نظری حکمت اسلامی

علیرضا قائمی‌نیا*

علی ابراهیم‌پور**

چکیده

علوم انسانی اسلامی کارآمد، برای حل مسائل و معضلات عینی که عموماً چندتباری‌اند، نمی‌تواند در تک‌رشته‌ها متوقف شود و نیازمند بهره‌گیری از رویکرد میان‌رشته‌ای است. در حالی که میان‌رشته‌گی خود رویکرد نویی در مغرب‌زمین است و دچار ابهامات پارادایمی و فقر مبانی است، استفاده از این روش در پارادایم علم اسلامی، بدون توجه به لوازم و مبانی آن امکان‌پذیر نیست. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای در سه گام نسبت میان‌رشته‌گی و پارادایم علم اسلامی را روشن می‌سازد که آیا این پارادایم، ظرفیت مطالعات میان‌رشته‌گی را دارد یا خیر؟ در گام نخست ضمن بررسی نسبت میان سیستم و میان‌رشته‌گی، می‌کوشد اصلی‌ترین مبانی معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و هستی‌شناختی میان‌رشته‌گی را استخراج و معرفی نماید. در گام بعدی، با عرضه این مبانی به پارادایم علم اسلامی، استقبال این پارادایم از مبانی میان‌رشته‌گی روشن می‌شود. در گام سوم نشان داده می‌شود که این پارادایم به‌گونه‌ای این مبانی را ارتقا می‌دهد که میان‌رشته‌گی تعالی‌یافته‌ای را هدف قرار می‌دهد و در حد میان‌رشته‌گی مرسوم متوقف نمی‌شود. واژگان کلیدی: میان‌رشته‌گی، میان‌رشته‌گی متعالیه، مبانی میان‌رشته‌ای، پارادایم علم اسلامی، انسجام‌گرویی، سیستم‌های پیچیده.

* دانشیار گروه معرفت‌شناسی و علوم شناختی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

qaeminia@yahoo.com

** کارشناسی ارشد مدیریت راهبردی فرهنگ دانشگاه باقرالعلوم (نویسنده مسئول).

montazer.mahdy@gmail.com

تاریخ تأیید: ۹۹/۰۶/۲۹

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۳/۲۹

مقدمه

«مطالعات میان‌رشته‌ای، جدی‌ترین مفهوم ناشناخته انتقادی، آموزشی و نهادی در فضای نوین دانشگاهی به شمار می‌آید» (چاندراموهان، ۱۳۸۹، ص ۱۲-۱۳). چنین تصریحی از میان‌رشته‌گی پژوهان کافی است تا پیش‌بینی کنیم بحث از «تعریف» مطالعات میان‌رشته‌ای، خود معرکه‌ای از مجادلات دامنه‌دار آرا و نظرات مختلف است و همچنان موضوع قابل تأملی برای تحقیق و گفت‌وگوست. ادبیات میان‌رشته‌گی در ابتدای راه خود است و حتی هنوز توافقی بر تعریف آن وجود ندارد و مفاهیم آن دچار ابهام مفهومی است (رپکو، ۱۳۹۶، ص ۱۲ / خورسندی، ۱۳۹۶، صص ۱۱ و ۳۰ / برازو، ۱۳۸۷، ص ۶۳ / لاتوکا، ۱۳۸۷، ص ۱۶۵): از این رو تعبیر مختلفی در مقام معرفی و تعریف آن توسط محققان ارائه شده است.* اما از این تعاریف، با تکرر تعبیری و واژگانی‌ای که بر آنها حاکم است، می‌توان روح کلی واحدی استخراج کرد که حوزه کلی این مفهوم را روشن می‌سازد. بنابراین می‌توان عناصر اصلی میان‌رشته‌گی را بیان و برجسته کرد.** معروف‌ترین و یکی از رساترین تعریف‌ها میان‌رشته‌گی را این گونه معرفی می‌کند:

مطالعات میان‌رشته‌ای فرایند پاسخ به یک پرسش، حل یک مسئله یا مواجهه با یک موضوع است که گستردگی یا پیچیدگی آن به حدی است که نمی‌توان به درستی

* برای ملاحظه برخی تعاریفات میان‌رشته‌گی، ر.ک: لاتوکا، ۱۳۸۷ / رپکو، ۱۳۹۶، ص ۲۷-۳۰ / خورسندی طاسکوه، ۱۳۹۶، ص ۳۱-۳۶ / توفیقی و جاودانی، ۱۳۸۷، ص ۱۰-۱۱.

** مؤلفه‌های اساسی میان‌رشته‌گی را بدین صورت می‌توان معرفی کرد: ۱. موضوع میان‌رشته‌گی، سیستم پیچیده است؛ ۲. تلفیق و ترکیب، قلب تپنده میان‌رشته‌گی است؛ ۳. میان‌رشته‌گی لزوماً با استفاده از چند دانش تخصصی معنا پیدا می‌کند؛ ۴. میان‌رشته‌گی، همیشه یک فرایند است؛ ۵. در این فرایند، دیالکتیکی پویا میان دانش‌های تخصصی برقرار می‌شود؛ ۶. رهاورد میان‌رشته‌گی، باید ارزش افزوده معرفتی داشته باشد و شناخت جدیدی را ارائه کند که آن شناخت با جمع جبری رشته‌ها به دست نمی‌آمد. بر اساس این مؤلفه‌ها، شبکه معنایی میان‌رشته‌گی را بدین صورت می‌توان ترسیم نمود که در آن «تلفیق»، رکن حاکم و «موضوع پیچیده»، رکن زیربنایی است. سایر مؤلفه‌های میان‌رشته‌گی، حول این دو رکن قرار می‌گیرند (ابراهیم پور، ۱۳۹۹، ص ۱۳۶-۱۳۷).

از طریق یک رشته علمی واحد با آن مواجه شد. این فرایند از دیدگاه‌های چند رشته علمی سود جسته و بصیرت‌های حاصل از این رشته‌ها را به منظور ایجاد یک فهم جامع‌تر یا پیشرفت شناختی تلفیق می‌کند* (رپکو، ۱۳۹۶، ص ۲۹ / خورسندی طاسکوه، ۱۳۹۶، ص ۳۱ / متین، ۱۳۹۲، ص ۱۱۱).

مطالعات میان‌رشته‌ای - به معنای جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها به شکل کمی و کیفی در یک مطالعه واحد که از آن با عناوینی مانند روش چندگانه (Multimethod)، همگرا (Convergence)، ترکیب‌شده (Combined) و ادغام‌شده (Integrated) یاد می‌شود - در سنت غربی، غیر از آنکه از دیگر روش‌های خاص کمی یا کیفی کمتر شناخته شده و نوپیداست، دچار فقدان مبانی پارادایمی** شدید است (ایمان، ۱۳۹۴،

* از نظر تاریخی، تعریف قدیمی آکادمی علوم آمریکا از میان‌رشته‌نگی، جزو قدیمی‌ترین تعاریف است. تعریف فوق ویرایش و به‌روزرسانی آلن رپکو و دیگر میان‌رشته‌ای‌پژوهان از آن تعریف است.

** پارادایم (Paradigm) در کاربردی امروزی آن اصطلاحی است که توماس کوهن با کتاب **ساختار انقلاب‌های علمی** در سال ۱۹۶۲ میلادی وارد ادبیات فلسفه علم کرد. این اصطلاح از بدو پدیدارشدن تا کنون دچار ابهام معنایی بوده و هنوز هم این معضل دامنگیر آن است و تفاسیر مختلفی از این واژه ارائه شده است. برخی محققان بر این باورند مفهوم پارادایم در علوم اجتماعی، به چهار معنا به کار می‌رود:

۱. پارادایم به معنای جهان‌بینی (Worldview)؛ ۲. پارادایم به معنای موضع معرفت‌شناختی (Epistemological Stances)؛ ۳. پارادایم به معنای باورداشت‌های مشترک در یک حوزه پژوهشی؛ ۴. پارادایم به مثابه نمونه‌های مدل (Exemplar Model) (محمدپور، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۲۷-۳۰).

۳۰. پارادایم به معنای «جهان‌بینی»، وسیع‌ترین تعریف را شامل می‌شود که در برگیرنده باورها، اخلاق، ارزش‌ها، روش‌ها و غیره است. پارادایم در این معنا به مثابه یک رویکرد همه‌جانبه در باب جهان است و باورهای هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، الهیاتی و ارزش‌شناختی محقق را در بر می‌گیرد (محمدپور، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۳۲ / ایمان، ۱۳۹۴، ص ۵۳). درحقیقت پارادایم‌ها، همانند عینکی هستند که جهت‌گیری محقق را در تحقیقش نسبت به واقع و معرفت نشان می‌دهند (خسروپناه، ۱۳۹۲، ص ۹۰). بنابراین پارادایم را به طور خلاصه می‌توان به «چارچوب فکری معین» تعریف کرد و معادل «دیدگاه فکری» یا «سنت نظری» قرار داد.

ص ۲۵۴-۲۵۵ / رپکو، ۱۳۹۶، ص ۳۳۹-۳۴۲. مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی میان‌رشتگی به مثابه یک حوزه مطالعاتی علمی و روشمند، هم از نظر تاریخی و هم به لحاظ محتوایی، غنی به نظر نمی‌رسد (خورسندی طاسکوه، ۱۳۹۶، ص ۱۴۰). به عبارتی در حالی که «تعریف» میان‌رشتگی روشن نیست، این ابهام به طریق اولی در «مبانی پارادایمی»^{*} آن - به طور خلاصه، یعنی مبانی معرفت‌شناختی، مبانی هستی‌شناختی و مبانی روش‌شناختی - وجود دارد.

پارادایم امروزه به جزئی جدایی‌ناپذیر از فلسفه علم تبدیل شده و توانسته خود را در قاموس ادبیات نظریه‌پردازی دانش‌ها وارد کند. لازم است ما نیز متناسب با مبانی خود، تعریفی از پارادایم ارائه دهیم و از آن استفاده کنیم. به عقیده نگارنده، به صورت خلاصه، پارادایم «نظام فکری و اندیشه‌ای حاکم بر عالم و علم» است و قطعه‌ای از پازل فرایند تولید علم محسوب می‌شود. پارادایم، سازه رسوب‌یافته مفهومی-معرفتی از مبانی است که به صورت منسجم و ساختارمند بر ذهن پژوهشگر و سپس بر قامت دانش‌ها سوار می‌شود و به علم و عالم جهت می‌دهد. پارادایم، بسته یا پکی از محتوای نه مجموعه‌ای از مبانی متعدد و طولانی فلسفی که گاهی دریافت آن، نیازمند مرور حجم وسیعی از تراش است؛ همچنین پارادایم، بسته‌ای حاوی عناصر سازوار و هماهنگ است که ارتباط ارگانیک با یکدیگر دارند؛ بلکه ارتباط میان اجزای آن روشن و واضح است.

بر اساس این معنا از پارادایم، هر سنت نظری فعال در عرصه علم را می‌توان یک پارادایم نامید یا دست کم در قالب یک پارادایم معرفی و عرضه کرد. بنابراین اصطلاحاتی همچون «پارادایم علم در سنت اسلامی» یا «پارادایم علم اسلامی» یا «پارادایم حکمت اسلامی» کاملاً معنادار و بجا خواهند بود. پارادایم می‌تواند شامل ابعاد گوناگونی شود؛ اما در معرفی پارادایم‌ها، دست کم به سه بعد اشاره می‌شود: ۱. مبانی معرفت‌شناختی؛ ۲. مبانی هستی‌شناختی؛ ۳. مبانی روش‌شناختی.

«شکی نیست که واژگان از مبانی و پیش‌فرض‌های خود رنگ می‌گیرند و بار معنایی خاصی پیدا می‌کنند؛ اما این باعث نمی‌شود واژگان را مختص مبانی دانست و از آن‌ها استفاده نکرد؛ بنابراین در استفاده از آنها لازم است نهایت دقت صورت گیرد و به بار معنایی واژگان توجه شود. چنان‌که متداول است، واژه پارادایم در ادبیات کوهن نیز در فضای معرفت‌شناختی نسبی‌انگارانه معنا می‌شود که چنین معنایی را نمی‌توان به‌تمامه بر مبانی سنت دانشی در اندیشه و حکمت اسلامی اطلاق نمود. آنچه تحت عنوان «مبانی پارادایمی» و «پارادایم علم اسلامی» معرفی می‌شود، با التفات و اعراض از این بار معنایی خاص، صرفاً بر اساس همان تعریفی از واژه پارادایم است که پاورقی پیشین آمده است.

در مغرب‌زمین میان‌رشته‌گی در آغوش مکاتب عمل‌گرا و پراگماتیستی متولد شده، فاقد هر گونه قدرت معرفت‌شناختی در شناخت مطابق با واقع است و در تنگناهای نسبی‌گرایانه محبوس است (محمدپور، ۱۳۸۹، ص ۵۳۹-۵۴۰ / ایمان، ۱۳۹۴، ص ۲۶۶). پراگماتیسم بر پیامدهای تحقیق تمرکز دارد، نه ارزش معرفتی و کاشفیت آن. از نظر پراگماتیسم، سؤال تحقیق مهم‌تر از روش تحقیق است. هرچند برخی کوشیده‌اند با طرح پراگماتیسم به عنوان بنیان‌های پارادایمیک رویکرد ترکیبی، برای این رویکرد مبناسازی کنند و اصولی هستی‌شناختی برایش دست و پا کنند، همچنان چالش‌های مبانی در این رویکرد در مغرب‌زمین به قوت خود باقی است* (ایمان، ۱۳۹۴، ص ۲۶۶). با این حال با چشم‌پوشی از ادبیات بالفعل مبانی پارادایمی، با تحلیل مطالعات میان‌رشته‌ای، می‌توان به اصلی‌ترین مبانی آن پی برد. هرچند ضرورت‌ها و دلایل شکل‌گیری رویکرد میان‌رشته‌ای، متفاوت است، درنهایت غرض یگانه‌ای دارند و رویکرد مشخصی و واحدی را شکل داده‌اند. این رویکرد همچون سایر رویکردها و نظریه‌ها بر مجموعه‌ای از مبانی مبتنا دارد و لوازم خاص خود را می‌طلبد.

میان‌رشته‌گی نیاز مهم روش‌شناختی علوم انسانی، خصوصاً علوم انسانی اسلامی است. عموم معضلات فرهنگی اجتماعی روز و همچنین مسائل بنیادین علوم انسانی اسلامی، ذاتاً حقیقتی چندبعدی با هویتی نظام‌وار دارند؛ یعنی دارای ابعاد مختلفی هستند که هر کدام از آنها را یکی از دانش‌های تخصصی، بررسی و مطالعه می‌کند. برای آنکه بتوان موضوعات روز دنیا و جامعه خود را حل کرد، نمی‌توان تنها به یکی از دانش‌های تخصصی اکتفا نمود؛ چراکه جامعه را با معضلات جدیدتر و پیچیده‌تر مواجه می‌کند و

* درواقع مطالعات ترکیبی با هدف استفاده عملی از نقاط مثبت روش‌های کمی و کیفی، اقدام به ترکیب و ادغام این روش‌ها می‌نماید؛ اما اینکه واقعاً چگونه و تا چه حد می‌توان بدون توجه به مبانی پارادایمی این روش‌ها - که در مواردی اصول منطقی متعارض دارند- به این ترکیب اقدام نمود، جواب منطقی، کامل و مورد توافق دریافت نکرده است. توجیهات بیان‌شده توسط بعضی از اندیشمندان، فرار از موضع‌گیری قاطع درباره ماهیت واقعیت است؛ درواقع حمایت‌های تکنیکی از روش‌های ترکیبی است تا بحث درباره رفع ابهامات منطقی و معرفت‌شناختی (ایمان، ۱۳۹۴، ص ۲۸۰-۲۸۱).

در نتیجه علم را به سوی ناکارآمدی فزاینده هدایت می‌کند.

علوم انسانی اسلامی کارآمد، ناگزیر لازم است مشکلات و مسائل روز جامعه را حل کند؛ مسائلی که بدون شک از عهده تک‌دانش‌های تخصصی بر نمی‌آید. مسائل پژوهشی جهان واقعی که نیازمند پاسخ‌اند، به‌ندرت از درون دسته‌بندی‌های منظم رشته‌ای بر می‌خیزند و پاسخ این مسائل نیز به همین منوال است. مشکل استفاده از مطالعات تلفیقی در علوم انسانی اسلامی دوچندان است؛ زیرا روش‌های دانش‌های تخصصی تا حدی مبانی پارادایمی مشخصی دارند؛ اما روش‌های تلفیقی، حتی از این حیث نیز فقیرند.

درواقع از یک طرف نیاز علوم انسانی اسلامی به مطالعات میان‌رشته‌ای و تلفیقی قطعی و اجتناب‌ناپذیر است و از طرف دیگر، این نوع مطالعات مبنای روشن‌شده‌ای ندارند. اینجاست که باید «چارچوب و مبانی نظری علم در سنت حکمی اسلامی» یا «نظام اندیشه‌ای ساحت علم» که از آن با تعبیر «پارادایم علم اسلامی»^{*} یاد می‌کنیم،

* به صورت خلاصه مراد از «چارچوب و مبانی نظری علم در سنت اسلامی» یا «نظام اندیشه‌ای حاکم بر علم و عالم» که آن را «پارادایم علم اسلامی» می‌نامیم، مبانی کلان هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی است که در سنت اسلامی همچون «چتر معرفتی جهت‌بخش» بر حکمت اسلامی احاطه داشته و در طول تمدن اسلامی، به علوم گوناگون این سنت نظری، جهت داده و می‌دهد. این اصول بنیادین معرفتی، به صورت یک مجموعه منسجم زیربنایی مورد تصریح حکما نبوده است؛ اما یا در لابه‌لای مباحث خود بدان پرداخته‌اند و یا همچون روحی در کالبد حکمت اسلامی جریان داشته، بدون آنکه به آن التفات تفصیلی داشته باشند. بنابراین چالش عمده آن است که این مبانی و پیش‌فرض‌ها، هنوز به صورت کامل از منابع حکمی و دینی استخراج و معرفی نشده‌اند (خسروپناه، ۱۳۹۳، ص ۶۰۷-۶۰۸). محققان معاصر نظیر علامه طباطبایی و شاگردان ایشان، در عصر جدید تلاش کرده‌اند این اصول و مبانی را برجسته کرده، به صورت چارچوبی سازوار ارائه دهند و این تلاش توسط شاگردان شاگردان ایشان، در دهه‌ها و سال‌های اخیر ادامه دارد. به طور کلی به نظر می‌رسد همان گونه که نظام اندیشه اسلامی توانست منجر به تولید علوم مختلف در تمدن اسلامی شود، بازخوانی چارچوب کلان معرفتی حکمت اسلامی، ظرفیت آن را دارد که به صورت «پارادایم علم اسلامی» تکون یابد (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۲۵-۲۵۰ / واسطی، ۱۳۹۸، الف، ص ۳۷-۹ و ۱۳۹۸، ب، ص ۳۵-۵ / پارسانیا، ۱۳۹۰،

اتخاذ موضع کند و نسبت خود را با این نوع مطالعات روشن گرداند.

این مقاله با رویکرد تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای در سه گام نسبت میان میان‌رشته‌گی و پارادایم علم اسلامی را روشن می‌سازد که آیا این نظام اندیشه‌ای حکمت اسلامی، ظرفیت مطالعات میان‌رشته‌گی را دارد یا خیر؟ در گام اول می‌کوشد اصلی‌ترین مبانی معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و هستی‌شناختی میان‌رشته‌گی مرسوم و متداول را استخراج و معرفی نماید. در گام بعدی، با عرضه این مبانی به پارادایم علم اسلامی، استقبال این پارادایم از مبانی میان‌رشته‌گی تبیین می‌شود. در گام سوم، نشان داده می‌شود که این پارادایم، به گونه‌ای این مبانی را ارتقا می‌دهد که میان‌رشته‌گی تعالی‌یافته‌ای را هدف قرار می‌دهد و در حد میان‌رشته‌گی مرسوم و رایج غربی متوقف نمی‌شود.

الف) رابطه سیستم و میان‌رشته‌گی

از جمله ضرورت رویکردهای تلفیقی و میان‌رشته‌ای، لزوم شناخت حقایق سیستمی است. اولین قدم در این زمینه آن است که میان‌رشته‌ای بودن روش شناخت سیستم، اثبات شود؛ از این رو لازم است نشان داده شود سیستم چه ویژگی‌هایی دارد که برای شناختنش نیاز به رویکرد تلفیقی است؟ علاوه بر این، شناخت سیستم‌ها، غیر از آنکه یکی از ضرورت‌های اقبال به رویکرد میان‌رشته‌ای است، تأمل در آن نشان‌دهنده ارتباط وثیق و هم‌آغوشی رویکرد سیستمی و رویکرد میان‌رشته‌ای است. بر همین اساس است که یکی از مبانی اصلی مطالعات تلفیقی کشف می‌شود.

شبکه یا نظام (سیستم)، مجموعه‌ای از اجزا و عناصر است که برای تأمین هدف واحد، کل واحدی را تشکیل داده‌اند و با یکدیگر ارتباط متقابل دارند. در هر شبکه، بین اجزا و عناصر رابطه اصل و فرع برقرار است و تغییر در یک جزء (متغیر) بر دیگر اجزا و بر کل تأثیر دارد و هیچ یک از عناصر (از این حیث که جزئی از کل هستند) اثر

مستقل و جدا از مجموعه ندارند (محمدی و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۳۱-۳۴ / حبیبی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۹ / رضائیان، ۱۳۹۵، ص ۷۱ / رابینز، ۱۳۹۶، ص ۳۰ / فقیه، ۱۳۹۳، ص ۳ و ۱۱ / ریکو، ۱۳۹۶، ص ۲۵۶ / خورسندی طاسکوه، ۱۳۹۶، ص ۱۲۵ / متین، ۱۳۸۸، ص ۱۰۰ و ۱۳۹۲، ص ۱۷۴-۱۷۵).

تفکر سیستمی بر خلاف بسیاری از نظریات و جنبش‌های علمی که در یک رشته خاص علمی و در چارچوب معینی رشد کرده‌اند، در بیرون از محدوده علم معینی متولد شد و اساساً در محیطی میان‌رشته‌ای رشد کرد (برزگر، ۱۳۸۷، ص ۴۳). از آنجا که این شیوه تفکر با «مجموعه»های متشکل از اجزا سروکار دارد نه با خود اجزا، ضرورتاً از مرزهای سنتی علوم تخصصی فراتر رفته و عمومیت یافته است. تفکر سیستمی اول بار در دانش‌های زیست‌شناسی مطرح شد؛ اما بیش از همه تأثیر خود را بر مباحث مربوط به مدیریت سازمانی گذاشت. تفکر سیستمی معتقد است نگرش تفکیک علوم به حوزه‌های تخصصی و جزئی باید تغییر کند و لازم است یافته‌های رشته‌های گوناگون علمی با یکدیگر ترکیب شوند. «متفکران سیستمی، جو فکری موجود را به نحوی اثربخش تغییر دادند و اعتبار و کاربرد عام تفکر تحلیلی تجزیه‌مدار را - آن گونه که در فیزیک، تکامل یافته و به کار گرفته می‌شد - زیر سؤال بردند» (رضائیان، ۱۳۷۷، ص ۱۹-۲۰).

تفکر سیستمی با رشد، توسعه و سپس تقریب دو جنبش جداگانه تقریباً هم‌هدف - که هر دو نیز ماهیتی میان‌رشته‌ای دارند - هویت مستقل خود را پیدا کرد: نخست، نظریه عمومی سیستم‌ها؛ دوم، علم کنترل و ارتباطات (سایبرنتیک). نظریه عمومی سیستم‌ها که بیش از همه از دانش‌های زیست‌شناسی، ریاضیات، فیزیولوژی و اقتصاد بهره می‌برد، به طور عمده، پدیده «رشد و تکامل» را بررسی و مطالعه می‌کند و هدف آن مطالعه ماهیت سیستم‌ها در طبیعت، اجتماع و علم و کشف قوانین و نظم ذاتی رشد انواع پدیده‌هاست. فرض اصلی نظریه عمومی سیستم‌ها بر آن است که فراگرد رشد و تکامل، از یک الگوی یکسان تبعیت می‌کند و فرقی بین ارگانیسم واحد، گروهی از ارگانیسم‌ها یا یک جامعه نیست (متین، ۱۳۹۲، ص ۹۲ / خورسندی طاسکوه، ۱۳۹۶، ص ۱۲۷). علم کنترل و ارتباطات در حیوان و ماشین نیز اندکی پیش از نظریه عمومی سیستم‌ها مطرح شد. این

علم با بهره‌گیری از دانش‌های مهندسی نظیر کامپیوتر، ریاضیات، ارتباطات و فیزیولوژی، اصولی را برای شناخت پدیده «کنترل و ارتباطات» -خواه در موجودات زنده و خواه در سیستم‌های بی‌جان- تنظیم کرده است (رضائیان، ۱۳۷۷، ص ۲۰/متین، ۱۳۸۸، ص ۱۰۱-۱۰۳ و ۱۳۹۲، ص ۵۸-۵۹/خوردندی طاسکوه، ۱۳۹۶، ص ۱۳۰).

رویکرد سیستمی، کاربرد نظریه عمومی سیستم‌ها و علم کنترل و ارتباطات در حوزه سازمان‌های انسانی است. درواقع پژوهشگران به مسئله پیدایش، رشد و کنترل سازمان‌ها علاقه‌مند بودند؛ بنابراین رویکرد سیستمی از تلفیق نظریه عمومی سیستم‌ها که به دنبال شناخت فرایند رشد و تکامل است و علم کنترل و ارتباطات که به دنبال شناخت فرایند کنترل است، برای مطالعه سازمان‌هایی که به دست انسان ساخته شده بودند، پدید آمد. از این رهگذر، چهار اصطلاح زیر روشن می‌گردد:

- تفکر سیستمی: نحوه نگرش جدیدی برای مطالعه پدیده‌های طبیعی و انسانی به مثابه یک سیستم؛
- نظریه عمومی سیستم‌ها: به‌کارگیری تفکر سیستمی برای شناخت مسائل رشد و تکامل؛
- علم کنترل و ارتباطات: به‌کارگیری تفکر سیستمی برای شناخت مسائل کنترل و ارتباطات؛
- رویکرد سیستمی: نحوه به‌کارگیری نظریه عمومی سیستم‌ها و علم کنترل و ارتباطات در مسائل صنعتی و اجتماعی. با این حال، گاهی اصطلاح رویکرد سیستمی را معادل تفکر سیستمی به معنای نوع نگرش به مسائل می‌گیرند (رضائیان، ۱۳۷۷، ص ۲۰-۲۱).

رابطه میان «تفکر سیستمی» و «رویکرد میان‌رشته‌ای» دوطرفه است. تفکر سیستمی در محیطی فرارشته‌ای و تلفیقی و در ضدیت با نگاه تخصص‌گرا متولد شده و رشد کرده است. در مقابل میان‌رشته‌گی نیز نتیجه تفکر سیستمی است. بسیاری از نویسندگان میان‌رشته‌گی را معاصر و مقارن نظریه‌های مهم قرن بیستمی مانند نظریه سیستم‌های

عمومی و نظریه سیستم‌های پیچیده و... می‌دانند و معتقدند تفکر سیستمی منشأ تحول جنبش میان‌رشته‌ای شده است (خورسندی طاسکوه، ۱۳۹۶، ص ۱۰۲/برزگر، ۱۳۸۷، ص ۴۳).

چنان‌که از تعریف میان‌رشته‌گی مشخص است، موضوع مطالعات میان‌رشته‌ای، مسئله‌ای «پیچیده» است و پیچیدگی را می‌توان به «مطالعه رفتار سیستم‌ها» تعریف کرد. از همین جاست که پای مفهوم «سیستم» به عنوان موضوع مطالعات میان‌رشته‌ای باز می‌شود؛ به عبارتی هر گاه از پیچیدگی کلامی سخن به میان می‌آید، هویت سیستم در دل آن می‌درخشد (ریکو، ۱۳۹۶، ص ۲۵۶/خورسندی طاسکوه، ۱۳۹۶، صص ۳۴، ۲۰۳ و ۲۰۵).

اساساً سیستم هویتی چندبعدی و چندوجهی دارد و با توجه به اینکه موضوع مورد مطالعه در مطالعات میان‌رشته‌ای، حقیقتی چندوجهی و پیچیده است (پیغامی و تورانی، ۱۳۸۸، صص ۶۶-۶۸/متین، ۱۳۸۸، ص ۱۹)، «چندوجهی‌بودن» مسائل و موضوعات، «چندبعدی‌شدن» رویکردها و زوایای مطالعه و تحقیق را از لحاظ معرفت‌شناسی و روش‌شناسی ایجاد می‌کند (خورسندی طاسکوه، ۱۳۹۶، ص ۴۴). بنابراین شناخت سیستم‌ها تنها و تنها از روش‌های میان‌رشته‌ای میسر است. این استدلال را در قالب قیاس منطقی به صورت زیر می‌توان تنظیم کرد:

مقدمه اول: موضوعاتی که چندوجهی‌اند، روش شناخت‌شان میان‌رشته‌ای است. (همان، صص ۳۴، ۲۰۳ و ۲۰۵).

مقدمه دوم: سیستم پیچیده، حقیقتی چندوجهی است.

نتیجه: روش شناخت سیستم‌های پیچیده، میان‌رشته‌ای است.

این استدلال، رابطه سیستم را با رویکرد میان‌رشته‌ای مشخص می‌کند؛ اما میان‌رشته‌گی نیز ارتباط مستقیمی با تفکر سیستمی دارد. در حقیقت میان‌رشته‌گی، خودش یک رویکرد سیستمی در پژوهش و تحقیق است. اساساً بین موضوع و روش شناخت، تناسب مستقیم و منطقی هست. با توجه به اصل ضرورت تناسب روش با موضوع، می‌توان نتیجه گرفت اگر موضوع، هویت سیستمی دارد، روش نیز باید هویت سیستمی داشته باشد؛ بنابراین روش میان‌رشته‌گی، خود رویکردی سیستمی در روش‌شناسی

محسوب می‌شود. میان‌رشته‌گی اهمیت رویکرد سیستمی را بیش از پیش آشکار می‌کند؛ چراکه خود مرهون تفکر و روش سیستمی است (واسطی، ۱۳۹۱، ص ۲۲۸). در رویکرد میان‌رشته‌ای، بعد از مطالعه جزئی و تخصصی، باید یافته‌ها تلفیق شوند تا میان‌رشته‌گی صورت پذیرد. راه تلفیق یافته‌ها، استفاده از تفکر و منطق سیستمی است (شاقول و عموزاده، ۱۳۸۶، ص ۳۲).

به عبارتی دیگر اگر تفکر سیستمی بخواهد در مباحث روش‌شناختی، نمود پیدا کند، به صورت رویکرد میان‌رشته‌ای ظاهر می‌گردد. از همین روست که سیستم از بدو تولد در دامن میان‌رشته‌گی زیسته است و نظریه عمومی سیستم‌ها، نتیجه مطالعات میان‌رشته‌ای است (مولر و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۳/ باقری و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۴۷)؛ چراکه به نحو ثبوتی، روش‌شناسی همگام با سلوک علمی آغاز می‌شود. بنابراین همان حین که حرف از سیستم می‌زنیم، در حال اعمال رویکرد میان‌رشته‌ای هستیم.

بر همین اساس، پارامترهای همسان فراوانی میان رویکرد سیستمی و رویکرد میان‌رشته‌ای وجود دارد که ارتباط دوسویه میان این دو را تقویت می‌کند. سیستم و میان‌رشته‌گی، هر دو با مجموعه‌ای از جزئیات در ارتباط‌اند و شناخت این جزئیات را لازم می‌دانند. همچنین هر دوی اینها بر داشتن نگاه کلی و جامع تأکید دارند و می‌خواهند در کنار جزئی‌نگری، هویت واحد کل را معرفی کنند. علاوه بر اینها وجود ارتباط میان اجزاء، از ویژگی‌های دیگر این دو رویکرد است و هر دو رویکرد می‌کوشند ارتباط میان اجزاء را برای عینیت‌بخشیدن به وحدت کل بشناسند. از دیگر پارامترهای همسان این دو رویکرد، تأکید بر هم‌معنایی است. در رویکرد میان‌رشته‌ای تلاش می‌شود تلفیقی هم‌افزا از شناخت اجزاء به دست آید. نظریه سیستم‌ها نیز می‌کوشد مفاهیم در رابطه با یکدیگر تعریف شوند و در این فرایند تعریف، مفاهیم در ارتباط با هم، یکدیگر را روشن و محدود کنند (مولر و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۲).

با توجه به این نکته می‌توان توضیحاتی را که در تعریف میان‌رشته‌گی ارائه شد، بازتعریف کرد. بر اساس این مسئله که میان‌رشته‌گی را نمودی از رویکرد سیستمی

بدانیم، موضوع مطالعات میان‌رشته‌ای، همیشه یک «سیستم» است؛ خصوصاً سیستم‌های پیچیده و نه ساده و خطی. درواقع موضوعات چندوجهی را می‌توان با سیستم‌های پیچیده مدل‌سازی کرد:

ما در مطالعه میان‌رشته‌ای با سیستم‌های ساده که دارای روابط درون‌شبکه‌ای و علیت خطی هستند و روابط بازخوردی در آنها دیده نمی‌شود، سروکار نداریم، بلکه رویکرد اصلی این نوع مطالعه، به سیستم‌های پیچیده با شبکه به‌هم‌پیوسته‌ای از اجزا و روابط آنها و علیت حلقوی و روابط بازخوردی باز می‌گردد (قراملکی و سیاری، ۱۳۸۹، ص ۶۰).

درواقع هر موضوع چندوجهی، دارای چند وجه است که با یکدیگر ارتباط دارند و یک کل را می‌سازند. مجموعه این اجزا که ارتباط شبکه‌ای دارند، از این حیث که مجموعه‌اند و دارای اجزایند، کثرت دارند و از این حیث که یک پیکره و شبکه را تشکیل داده‌اند و انسجام دارند، وحدت دارند. این هویت وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت، بنیان هویت سیستم است که به عنوان موضوع مطالعات میان‌رشته‌ای اخذ می‌شود (متین، ۱۳۸۸، ص ۱۱۳).

بر اساس همین ارتباط وثیق و هم‌آغوشی رویکرد سیستمی و رویکرد میان‌رشته‌ای است که _چنان‌که خواهد آمد- از بنیان‌های رویکرد میان‌رشته‌ای، پیچیده‌انگاری سیستمی پدیده‌هاست و اندیشه سیستمی یکی از نظریه‌های رایج تبیین میان‌رشته‌ای محسوب می‌شود (باقری و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۴۸ / خورسندی طاسکوه، ۱۳۹۶، ص ۱۴۰).

ب) بنیان‌های رویکرد میان‌رشته‌ای رایج و مرسوم

هرچند ضرورت‌ها و دلایل شکل‌گیری رویکرد میان‌رشته‌ای، متفاوت است، درنهایت غرض یگانه‌ای داشته و رویکرد مشخص و واحدی را شکل داده‌اند. این رویکرد همچون سایر رویکردها و نظریه‌ها، بر مجموعه‌ای از مبانی مبتنا دارد و لوازم خاص خود را می‌طلبد. با توجه به آنچه درباره هم‌آغوشی رویکرد سیستمی و رویکرد میان‌رشته‌ای گذشت، بنیان‌های رویکرد میان‌رشته‌ای متداول و مرسوم (غربی) را می‌توان

در سه مجموعه مبانی معرفت‌شناختی، مبانی روش‌شناختی و مبانی هستی‌شناختی دسته‌بندی کرد.

۱. مبانی معرفت‌شناختی (انسجام)

یکی از مبانی اصلی معرفت‌شناختی رویکرد میان‌رشته‌ای رایج و متداول غربی، «انسجام‌گروی» است. بر مبانی انسجام‌گروی، علم، شبکه‌ای به‌هم‌پیوسته دیده می‌شود که بر اساس روابط خاص بین اجزا، آگاهی‌های جدیدی در حوزه آن پدید می‌آید. بر اساس این نگاه، پدیده‌ها به عنوان شبکه‌های درهم‌پیچیده‌ای از علل، عوامل، اجزا و روابط بین آنها دیده می‌شوند که پویایی و روابط بازخوردی از ویژگی‌های آنان است. در نگاه انسجام‌گرا که نگاهی شبکه‌ای به مسائل است، روابط میان اجزا می‌تواند هر یک از اجزا و هویت کل پدیده را توجیه کند. ارزیابی پدیده‌های شبکه‌ای، به میزان انسجام بین اجزا و روابط آنها بستگی دارد. اگر این انسجام وجود نداشته باشد، پدیده‌ها جز اجزای بی‌ربط و پراکنده چیزی نیستند. این انسجام را می‌توان کل یا هویت فراگیر آن پدیده دانست (قراملکی و سیاری، ۱۳۸۹، ص ۷۰).

مشکل بنیادین تحویلی‌نگری در شناخت پدیده‌ها آن است که کل یا هویت فراگیر آن پدیده، نادیده گرفته می‌شود و در فرایند تحویلی‌نگری، به نفع جزئی خاص حذف می‌گردد؛ در نتیجه شناخت یکی از عناصر جزئی، جایگزین شناخت کل می‌شود و از پدیده، جز عناصر پراکنده، بی‌ربط و قطع‌شده، چیزی باقی نمی‌ماند.

انسجام‌گروی، به عنوان زیربنای معرفت‌شناختی، رویکرد میان‌رشته‌ای را به گونه‌ای پرورش می‌دهد که برای درک هر پدیده، جایگاه آن را در پیوستگی‌هایش با کل آن پدیده در نظر بگیرد و تشخیص دهد. از این مسیر، مشکلات مربوط به تخصص‌گرایی در حل مسائل برطرف می‌شود. پاسخی که یک رشته تخصصی به مسئله می‌دهد، بر مبنای صرفاً یکی از مؤلفه‌های آن است و درحقیقت، مسئله به یکی از مؤلفه‌هایش تحویل می‌گردد. بنابراین انسجام‌گروی، از یک‌سونگری و سوگیری در قبال پدیده‌ها ممانعت می‌کند (همان، ص ۷۰-۷۱).

۲. مبنای روش شناختی و منطقی (کثرت‌گرایی روش‌شناختی)

چنان‌که از تعریف میان‌رشته‌گی بر می‌آید، مهم‌ترین مبنای روش‌شناختی رویکرد میان‌رشته‌ای، کثرت‌گرایی روش‌شناختی است. کثرت‌گرایی روش‌شناختی به معنای پذیرش امکان و ضرورت تنوع روش در حل مسئله واحد است؛ به عبارت دیگر کثرت‌گرایی روش‌شناختی استفاده از روش‌های نظری متفاوت و چندگانه را در روند پژوهش علمی، معتبر و معقول می‌داند (رپکو، ۱۳۹۶، ص ۲۹ / خورسندی طاسکوه، ۱۳۹۶، ص ۳۱ / متین، ۱۳۹۲، صص ۱۱۱ و ۱۲۸ / لاتوکا، ۱۳۸۷، ص ۱۶۵ / شاقول و عموزاده، ۱۳۸۶، ص ۲۸ / چاندراموهان، ۱۳۸۹، صص ۱۱، ۲۱-۲۳ و ۲۸).

باید توجه کرد کثرت‌گرایی به دو صورت قابل بررسی است: کثرت‌گرایی التقاطی و کثرت‌گرایی روشمند. در کثرت‌گرایی التقاطی پژوهشگر سعی دارد نسبت به رهاورد تمامی دانش‌هایی که در مسئله مورد نظر سخن گفته‌اند، اقبال کند و از آنها استفاده نماید. این کثرت‌گرایی روش‌تعریف‌شده‌ای ندارد و بدون برنامه دقیق پژوهشی به جمع‌آوری اطلاعات می‌پردازد؛ همچنین از آنجا که هیچ‌گونه روش منطقی ندارد، به التقاط اندیشه‌ها و خلط مبانی می‌انجامد و آثار سو آن کمتر از حصرگرایی روش‌شناختی نیست (قراملکی، ۱۳۹۲، صص ۳۸۹-۳۹۰).

در مقابل کثرت‌گرایی التقاطی، کثرت‌گرایی روشمند قرار دارد. در کثرت‌گرایی روشمند، رهاورد روش‌های مختلف و دانش‌های متعدد، در قالب برنامه‌ای مشخص با یکدیگر تلفیق می‌شوند. بر اساس میزان و درجه تلفیق، کثرت‌گرایی روشمند می‌تواند نمودهای متفاوتی پیدا کند؛ طیف انواع کثرت‌گرایی روشمند، از تلفیق جبری ساده آغاز می‌شود که کثرت‌گرایی روشمند مکانیکی عنوان می‌گیرد و در آن صرفاً محصولات مختلف معرفتی، صرفاً در کنار یکدیگر چیده می‌شوند و تا تلفیق‌های تودرتو و هم‌افزا و دیالکتیکی پیچیده ادامه پیدا می‌کند. از آنجا که عنصر تلفیق و هم‌افزایی در رویکرد میان‌رشته‌ای اهمیت دارد (رپکو، ۱۳۹۶، صص ۱۹، ۲۳-۲۴، ۲۹-۳۰، ۴۱-۴۲، ۴۵، ۸۲، ۱۰۳، ۲۰۰-۲۰۱ و ۵۲۸ / خورسندی طاسکوه، ۱۳۹۶، صص ۲۵۰ و ۲۵۹)، کثرت‌گرایی روش‌شناختی آن،

بیشتر از نوع تلفیق‌های دیالکتیکی و هم‌افزاست که در آن، محصولات معرفتی روش‌های گوناگون در کنار یکدیگر به طریق پویا، بر فهم یکدیگر اثر می‌گذارند تا شناختی ژرف‌تر از موضوع را نتیجه دهند.

۳. مبنای هستی‌شناختی (پیچیدگی سیستمی پدیده‌ها)

اکثر نظریه‌پردازان میان‌رشته‌ای، اهمیت و ضرورت نظریه و تفکر میان‌رشته‌ای را به نسبت «پیچیدگی مسائل» توجیه می‌کنند. پیچیدگی مسائل و پدیده‌ها، مستلزم مطالعه و پژوهش میان‌رشته‌ای است. در دهه‌های اخیر تحلیل فعالیت‌های میان‌رشته‌ای در الگوی رفتاری جامع «نظریه سیستم‌های پیچیده» از مقبولیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است (خورسندی طاسکوه، ۱۳۹۶، ص ۱۶۰). نظریه سیستم‌های پیچیده، خود از چندین نظریه تشکیل یافته است. معروف‌ترین گونه‌های نظری خانواده نظریه سیستم‌های پیچیده، «نظریه پیچیدگی»، «نظریه آشوب» و «سایبرنتیک» هستند که مبانی و جهت‌گیری‌های مشترک متعددی دارند. نظریه «پویایی‌های غیرخطی» و «مکانیک کوانتوم» از دیگر نظریه‌های این خانواده محسوب می‌شوند (همان، ص ۱۴۰). آشوب و پیچیدگی، دو نظریه هم‌افزاند و در ادبیات بده‌بستان دارند و به هم کمک می‌کنند و دو روی یک سکه محسوب می‌شوند (رک: همان، ص ۱۶۰). بنابراین برای توضیح خلاصه این مبنای معرفتی، می‌توان بر این دو نظریه تمرکز کرد.

اساساً تحقق، شناخت و درک فضاها و گفتمان میان‌رشته‌ای دانش، مستلزم اندیشه و نگاه پیچیده به هستی و پدیده‌هاست (همان، ص ۱۴۸). سیستم پیچیده عبارت است از عناصر و اجزای به‌هم‌پیوسته‌ای که الگوی رفتاری منحصر به فردی از خود نشان می‌دهند؛ به گونه‌ای که الگوی مورد نظر از اجزا و عناصر آن به صورت منفرد ساخته نیست. سیستم‌های پیچیده نسبت به شرایط اولیه حساس‌اند و با تغییر و آشفتگی‌های حتی کوچک نیز از خود حساسیت نشان می‌دهند. در این سیستم‌ها، تعداد متغیرها و مؤلفه‌های واکنشی مستقل زیاد است. به مثابه یک اصل عمومی، هر سیستم پیچیده از عناصر و اجزایی تشکیل یافته است که به طور مستمر و فعال و به شکل غیر خطی و

خودسامان‌ده با یکدیگر ارتباط و تعامل پیدا می‌کنند (همان، ص ۱۳۱-۱۳۲).
از منظر نظریه پیچیدگی، در عالم خلقت، پدیده یا امر ساده نمی‌توان یافت یا دست کم حالات و امور پیچیده به مراتب بیشتر از پدیده‌های ساده یا ساده‌شده وجود دارند. پیچیدگی بافتی از رخدادها، کنش‌ها و تعامل‌ها و اثرات بازگشتی است. میان‌رشتگی ذاتاً با چنین نگرشی به پدیده‌ها معنا و سامان پیدا می‌کند (خورسندی طاسکوه، ۱۳۹۶، ص ۱۵۰-۱۵۳).

این مبنا را با بیان دیگری نیز می‌توان ارائه کرد. پدیده‌های طبیعی و انسانی هم دارای کنش‌های منحصر به فرد هستند و هم دارای کنش و واکنش مجموعی‌اند که در ارتباط با سایر عناصر پدیده است. پس حقایق طبیعی و انسانی را می‌توان به دو دسته عنصر و سیستم‌ها تقسیم کرد. مطالعات میان‌رشته‌ای عهده‌دار بررسی جنبه سیستماتیک پدیده‌های طبیعی و انسانی است. بنابراین یکی از مبانی هستی‌شناختی مطالعات میان‌رشته‌ای، سیستمی‌نگاری پدیده‌ها و پیچیدگی آنهاست. به طور کلی هنگامی که از دور به اجزای عالم هستی می‌نگریم، آنها را دور از یکدیگر می‌پنداریم؛ اما اگر از نزدیک به آنها نگریسته شود، ترکیبی از عناصر و اجزای زیاد درهم‌پیچیده‌اند (متین، ۱۳۸۸، صص ۹۰-۹۲ و ۹۹-۱۰۰).

سیستم‌ها -چه پیچیده و چه غیر پیچیده-^{*} چندوجهی و دارای اجزایی هستند که بر اساس رابطه علی-معلولی متقابل، در چرخه‌ای بازخوردی با یکدیگر تعامل دارند. با توجه به قید تعامل در تعریف، سیستم چیزی بیش از اجزای آن است و با جمع جبری اجزای مجموعه متفاوت است. سازمان‌دهی و تعامل میان اجزاست که به سیستم هویت می‌بخشد. در سیستم‌های ساده، روابط و تعاملات میان اجزا، خطی است؛ اما در سیستم‌های پیچیده، مجموعه اجزا، با روابط غیر خطی پیوند می‌خورند. هرچه تعداد اجزای سیستم و روابط غیر خطی آن بیشتر باشد، سیستم پیچیده‌تر است. سیستم

* مفهوم پیچیدگی ریشه در نظریه آشوب، دینامیک غیر خطی، خودسازمان‌بخشی و دیگر مفاهیم تئوری‌های مربوط به سیستم‌های پیچیده دارد.

پیچیده، یک سیستم به‌هم‌پیوسته از شبکه‌هاست نه یک ساختار یک‌سویه مثل ساختمان که بر مبنای چیزی بنا شده باشد. «غیر خطی» بودن شبکه بدین معناست که اجزا، مسیری حلقوی و تودرتو به سیستم داده‌اند و چرخه‌ای بازخوردی به وجود آورده‌اند** (قراملکی و سیاری، ۱۳۸۹، ص ۷۲-۷۳).

نظریه آشوب نیز بیان دیگری از محتوای نظریه پیچیدگی است. سیستم‌های آشوبناک به سیستم‌هایی اطلاق می‌شوند که اولاً روابط میان عناصر و متغیرهای آن پیچیده، غیر خطی و پیش‌بینی‌ناپذیر باشد؛ ثانیاً حساسیت فوق‌العاده‌ای به شرایط اولیه داشته باشند**.

هر یک از این دو بیان (پیچیدگی و آشوب)، تحلیلی معرفتی و هستی‌شناختی از بنیان میان‌رشته‌گی را ارائه می‌دهند. تحلیل فعالیت‌های میان‌رشته‌ای در فضای نظریه آشوب از این جهت معنادار است که اولاً روابط موجود میان اعضا و عناصر آن پیچیده و غیر خطی‌اند؛ ثانیاً دوره‌ها، برنامه‌ها، مطالعات و تحقیقات میان‌رشته‌ای به پیچیدگی‌ها، موضوعات و مسائل محیطی و محاطی حساس بوده، همین باعث می‌شود ابعاد متکثر پیدا کنند (ر.ک: خورسندی طاسکوه، ۱۳۹۶، ص ۱۷۸-۱۷۹). از منظر نظریه پیچیدگی نیز پویایی، لزوم رمزگشایی از لایه‌های مختلف پدیده، قطعیت الگوی رفتاری جامع و عام در عین عدم قطعیت الگوی رفتاری خاص، و همچنین لزوم نگاه چندبعدی، اشتراکات وسیع و وثیق این نظریه با میان‌رشته‌ای را نشان می‌دهد (ر.ک: همان، ص ۱۵۴-۱۵۹).

** اصلی‌ترین خصلت‌های سیستم‌های پیچیده را می‌توان در این هفت ویژگی خلاصه کرد: ۱. روابط در سیستم‌های پیچیده غیر خطی است؛ ۲. سیستم‌های پیچیده، سیستم‌هایی چندلایه‌اند؛ ۳. سیستم‌های پیچیده دارای شبکه روابط پویا و متکثرند؛ ۴. دوام و قوام سیستم‌های پیچیده مبتنی بر حلقه‌های بازخوردی است؛ ۵. سیستم‌های پیچیده باز هستند؛ ۶. سیستم‌های پیچیده «خودبازتولیدکننده»‌اند؛ ۷. سیستم‌های پیچیده، هوشمند، دارای حافظه و خودسامان‌ده‌اند (ر.ک: خورسندی طاسکوه، ۱۳۹۶، ص ۱۳۵-۱۳۷).

* خصلت‌های نظریه آشوب عبارت‌اند از: ۱. اثر پروانه‌ای؛ ۲. جاذبه‌های بیگانه (غیرخطی بودن روابط)؛ ۳. خودمانایی؛ ۴. خودساماندهی (ر.ک: خورسندی طاسکوه، ۱۳۹۶، ص ۱۶۶-۱۷۱).

به طور کلی کاربردهای نظریه سیستم‌های پیچیده در کنار یکدیگر، راهی را برای مفهوم‌سازی فرایند میان‌رشته‌ای به طور کلی به ما نشان می‌دهد (همان، ص ۱۳۵). آنچه در مطالعات میان‌رشته‌ای اهمیت دارد، همگرایی و یکپارچگی است و نظریه سیستم‌های پیچیده، این امکان را برای ما فراهم می‌کند که هر یک از مراحل فرایند همگرایی را به نحو قابل مشاهده‌ای مشخص کنیم و بر اساس آن، ارزیابی نماییم. در مجموع اندیشه‌های سیستمی، از نظریه‌های رایج تبیین میان‌رشته‌ای محسوب می‌شوند* (باقری و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۴۸ / قراملکی و سیاری، ۱۳۸۹، ص ۷۴).

ج) استقبال پارادایم علم اسلامی از رویکرد میان‌رشته‌ای

با مقایسه میان مبانی پارادایم علم مبتنی بر حکمت اسلامی و بنیان‌های رویکرد میان‌رشته‌ای، به وضوح روشن می‌شود این پارادایم، بنیان‌های این رویکرد را پذیرفته و کاملاً از آن استقبال می‌کند.

۱. لوازم معرفت‌شناختی

میان‌رشته‌ای متداول در مبانی معرفت‌شناختی «انسجام‌گرو» را پذیرفته است. در انسجام‌گرو، شناخت صحیح از پدیده، در گروی ارتباط ارگانیک و منطقی شبکه مسائل به هم پیوسته است. در اندیشه اسلامی نیز هر چند معیار و ملاک اصلی شناخت حقیقی، مطابقت با واقع و تئوری مبنایگرو است (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۳، ص ۴۴۶ / مطهری و طباطبایی، ۱۳۷۷، ص ۱۵۶ / خسروپناه، ۱۳۹۲، ص ۱۵۰)، این دستگاه پیشرفته معرفت‌شناختی، انسجام‌وارگی و کارآمدی را نفی و طرد نمی‌کند و از آنها بی‌بهره نیست؛ بلکه در بستر تئوری مبنایگرو، از آنها به عنوان معیارهای ثانوی پشتیبانی و توصیه می‌کند. بر اساس تئوری مبنایگرو، شناخت حقیقی از بدیهیات اولی - که کشف آنها ذاتی

* برای اطلاع بیشتر درباره جایگاه نظریه سیستم‌های پیچیده به مثابه مبانی نظری میان‌رشته‌ای، ر.ک: ویلیام اچ نیوول؛ «نظریه مطالعات میان‌رشته‌ای»، ترجمه سیدمحسن علوی‌پور، در: **مبانی نظری و روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای**؛ ترجمه سیدمحسن علوی‌پور و همکاران؛ ج ۱، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷.

است- شروع می‌شود و در ادامه، به بدیهیات ثانوی منتهی می‌گردد. سپس به وسیله بدیهیات ثانوی به گزاره‌های متعدد و گوناگون معرفتی نظری و صادق دست می‌یابیم. از آنجا که ملاک اصلی حقیقت در این تئوری، مطابقت با واقع است و از طرفی واقع نیز امری واحد و بی‌تناقض است، معارف مطابق با آن نیز بی‌تناقض و دارای انسجام است. این استدلال را بدین گونه می‌توان صورت‌بندی کرد:

مقدمه ۱: اجتماع نقیضین محال است؛ یعنی در عالم خارج و واقع تناقضی وجود ندارد.

مقدمه ۲: معیار اصلی حقیقت، مطابقت با واقع است؛ یعنی گزاره‌های ذهنی صحیح، آنهایی هستند که با واقع مطابقت دارند (همان).

نتیجه: گزاره‌های ذهنی صحیح - که با واقع مطابق‌اند - محال است نقیضین باشند. مفاد این استدلال آن است که عدم تناقض، اصلی نفس‌الامری است و همان طور که در عالم واقع - با تمام پیچیدگی‌اش - برقرار است، در عالم ذهن و میان گزاره‌های حاکی از واقع نیز برقرار است. بنابراین محال است از نتایج درست و با شیوه استدلالی صحیح به نتایج متناقض با یکدیگر رسید. در نتیجه همان طور که عالم خارج - با تمام پیچیدگی‌اش - انسجام دارد، گزاره‌های ذهنی نیز باید منسجم باشند و در صورت ناهماهنگی در آنها باید تهافت ریشه‌یابی و حل شود. در صورت بروز تناقض در می‌یابیم که در مقدمات و نتایج پیشین یا در صورت استدلال، خللی وجود داشته است. بنابراین مجموعه معرفت‌های بدیهی اولی و ثانوی و معرفت‌های نظری، منظومه معرفتی منسجمی را به ارمغان می‌آورد. این نظام معرفتی منسجم - از این حیث که شرط لازم توجیه معرفت است - می‌تواند معیاری ثانوی، میان‌بر، کاربردی و عملیاتی برای سنجش معرفت‌های نظری مجهول* باشد. با توجه به همین مطلب است که برخی محققان معاصر بر اساس بسترهای موجود در حکمت اسلامی، رویکرد «رتالیسم

* خصوصاً معرفت‌هایی که به‌آسانی با بدیهیات اولی و ثانوی و معلومات نظری با روش برهانی استنتاج نمی‌شوند.

شبکه‌ای» را به عنوان معیار عملیاتی در علم توصیه می‌کنند (ر.ک: پارسا نیا و خسرو پناه، ۱۳۹۲، ص ۹۷-۹۹ / خسرو پناه، ۱۳۹۴، ب، ص ۲۴ / واسطی، ۱۳۹۸، الف)؛ همچنین نظریه «شبکه معرفت دینی» به عنوان نظریه توصیفی ساختمان معرفت، تبلور این مبنای معرفت‌شناختی پارادایم علم اسلامی است (قائمی نیا، ۱۳۸۲، ص ۳۲-۳۴).

۲. لوازم روش‌شناختی

در مبانی منطقی، رویکرد میان‌رشته‌ای از انحصارگرایی در روش ابا داشت و بر استفاده از روش‌های نظری متفاوت و چندگانه در روند پژوهش علمی تأکید داشت و در میان انواع کثرت‌گرایی روش‌شناختی، کثرت‌گرایی روش‌شناختی دیالکتیکی و هم‌افزا را توصیه می‌کرد. در پارادایم علم اسلامی یکی از اصول اساسی روش‌شناختی، «هم‌افزایی و تعامل ابزارهای مختلف و عدم انحصار روشی» می‌باشد. در این پارادایم، مجاری ارتباط انسان با عالم خارج، یگانه نبوده، از تعدد و تنوع برخوردار است. با توجه به انواع مختلف واقعیات و پیچیدگی آن (و با توجه به لزوم تناسب هر سطح و نوع از واقعیت با ابزاری شناخت آن سطح و نوع)، ابزارهای ادراکی متعددی برای کشف آنها در اختیار بشر قرار دارد که هر کدام از آنها در جای خود و در حد خود معتبر و موجه‌اند و هم‌عرض یکدیگر کار می‌کنند؛ از این رو استفاده از این ابزارهای متعدد هم‌عرض انسان، به محصولات و داده‌های علمی متکثر و تمایز منجر می‌شود (حبیبی و شکوری، ۱۳۹۱، ص ۹۰ / شریفی، ۱۳۹۳، ص ۲۸۹).

نکته قابل توجه این است که این ابزارها صرفاً به صورت هم‌عرض کار نمی‌کنند؛ بلکه می‌توانند در طول یکدیگر قرار گرفته، با یکدیگر تعامل کنند و هم‌افزایی دیالکتیکی معرفتی داشته باشند. بنابراین نه‌تنها رهاوردهای معرفتی و عملی آنها هرگز در تقابل با یکدیگر قرار نمی‌گیرد، بلکه به کمک هم می‌آیند و انسان را در رسیدن به شناخت صحیح یاری می‌دهند. تعامل این ابزار بدین شکل است که حس، محسوسات را که به صورت مستقیم مورد رؤیت عقل قرار نمی‌گیرند، در معرض دید عقل قرار

می‌دهد. عقل نیز با استفاده از کنش‌های خود* و با بهره‌گیری از اصول بنیادین هستی‌شناختی از داده‌های حسی، گزاره‌های علمی و دانشی می‌سازد؛ علاوه بر اینکه عقل این تعامل را با معارف شهودی نیز برقرار می‌کند، با استدلال بر وحی، به این مجموعه از معارف شهودی نیز آگاه شده و ساحت‌های مختلف حقایق و حیانی رهنمون می‌گردد. وحی نیز با توجه به اینکه بر افق ناپیدای حسی و عقلی دسترسی دارد، در عرصه‌هایی که عقل به تنهایی یارای دریافت حقایق را ندارد، با تنزل آن حقایق در سطح مفهوم، مسیر عقل را برای دسترسی به آن معارف فراهم می‌کند. «بدین ترتیب عقل همان گونه که در تعامل با حس به عرصه‌های جزئی هستی راه می‌برد، در تعامل با وحی از عرصه‌های عمیق و در عین حال گسترده هستی به سهم خود، آگاه می‌گردد» (پارسانیا، ۱۳۸۷، ص ۲۷). البته، چنان‌که روشن است، کثرت‌گرایی روش‌شناختی اندیشه اسلامی و تعامل ابزارهای متعدد شناخت، به معنای التقاط این ابزار و درهم‌آمیختگی معرفتی نیست. التقاط در صورتی رخ می‌دهد که ابزارها و رویکردهای معرفتی متفاوت، بنیان متضادی داشته باشند و در مقابل هم قرار گیرند؛ در حالی که هر کدام از این ابزار، برای خود هویتی مستقل دارند و فقط نوع خاصی از ادراک و آگاهی به اشیا را در اختیار انسان می‌گذارد. به عبارتی هر یک از مجاری و ابزار ارتباط با واقع، با سطحی از واقعیت، مواجه بوده و معرفتی مناسب با همان سطح را به دنبال می‌آورد. این نکته مهم، علاوه بر اینکه شبهه التقاط را نفی می‌کند، ناممکن بودن جایگزینی ابزار شناختی را نیز نتیجه می‌دهد؛ به عبارتی هیچ کدام از این ابزارها نمی‌تواند در مقام گزارش از عالم واقع، جایگزین دیگری شده و کارکرد دوگانه یا چندگانه داشته باشد (حیبی و شکوری، ۱۳۹۱، ص ۹۰/پارسانیا، ۱۳۸۷، ص ۲۴/امین‌پور، ۱۳۹۰، صص ۱۹۰ و ۱۹۲).

بنابراین یکی از ویژگی‌های اصلی روش‌شناختی پارادایم علم در سنت اسلامی این است که سه ابزار معرفتی را به صورت هم‌عرض یکدیگر به رسمیت شناخته، تعامل و رابطه طولی آنها را تأیید و توصیه می‌کند؛ از این رو بدون به‌کارگیری همزمان این

* نظیر عقل شهودی، عقل توصیفی، عقل کلی‌یاب و عقل استدلالی.

ابزارها، شناخت از واقع، شناخت کاملی نخواهد بود (امین پور، ۱۳۹۰، ص ۱۹۱). درحقیقت تکثر ابزار و در نتیجه تکثر روش در اندیشه اسلامی، بستر مطالعه همه‌جانبه واقعیات را فراهم می‌آورد و رویکرد میان‌رشته‌ای در شناخت را نتیجه منطقی خود می‌داند.

۳. لوازم معرفتی و هستی‌شناختی

مبنای معرفتی و هستی‌شناختی رویکرد میان‌رشته‌ای، تفکر سیستمی و سیستمی‌انگاری پدیده‌ها و پیچیدگی آنها بود. بر مبنای تفکر سیستمی، پدیده‌ها چندوجهی و دارای اجزایی هستند که بر اساس روابط متقابل، در چرخه‌ای بازخوردی با یکدیگر تعامل می‌کنند.

در پارادایم علم اسلامی نیز نه‌تنها نظام‌واره‌انگاری پدیده‌ها و حقایق، مورد پذیرش است، بلکه اساساً جهان هستی، سراسر حقیقتی یکپارچه و واحد دارد که این حقیقت واحد، دارای سلسله‌مراتب شدت و ضعف وجودی است و بر اساس همین شدت و ضعف‌ها، کثرات به وجود می‌آیند؛ به گونه‌ای که این مراتب در عین تفاوت با یکدیگر، در پیکره واحد وجود معنا پیدا کرده، کثراتی در عین وحدت‌اند (سبزواری، ۱۳۷۹، ص ۱۰۴ / مطهری و طباطبایی، ۱۳۷۷، ص ۵۱۳ / طباطبایی، ۱۳۳۰، ص ۳۲). سیطره اصل علیت و دو تابع آن - یعنی اصل ضرورت و اصل سنخیت - نظام‌وارگی پیکره جهان هستی را معنا و روابط متقابل آن را توجیه و تبیین می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۱، ص ۱۷۶ / مطهری، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۵۷۸). اصل علیت، اصل ارتباط میان اشیا و حقایق عالم را بیان می‌کند. مطابق اصل علیت، موجودات جهان هستی از یکدیگر بیگانه نیستند، بلکه در یکدیگر تأثیر و تأثیری حقیقی دارند. علیت در مفهوم عام خود به معنای «هر نوع وابستگی یک موجود به موجودی دیگر» است؛ اعم از آنکه از نوع وابستگی وجودی باشد یا غیر وجودی* (شرفی، ۱۳۹۳، ص ۲۹۵). اصل ضرورت علی - معلولی، جبر میان تحقق علت با تحقق

* همان‌طور که در علت‌های اعدادی دیده می‌شود. در این نوع علیت، علت صرفاً زمینه‌ساز وجود معلول است نه علت هستی بخش آن؛ مثل علیت کشاورز نسبت به محصول یا پدر و مادر نسبت به وجود فرزند.

معلول را تبیین می‌کند. بر اساس این اصل، علت نه فقط صرفاً یک رابطه اکثری، بلکه رابطه‌ای جبری است و با تحقق علت تامه و احیای عوامل آن، تحقق معلول ناگزیر است. بر اساس اصل ضرورت است که پیش‌بینی در علم معنا پیدا می‌کند. اصل سنخیت نیز اصل تناسب میان علت و معلول را تثبیت می‌کند. بر اساس این اصل، هر یک از اجزای پیکره هستی که علت واقع می‌شود، تنها و تنها معلول خاص متناسب با خود را می‌سازد و این گونه نیست که رابطه مستقیم بین هر جزء از اجزای نظام هستی با بقیه اجزا برقرار باشد (طباطبایی، ۱۳۹۱، ص ۱۷۶ / مطهری، ۱۳۷۷، ج ۶ صص ۵۴۳-۵۴۴، ۶۵۱ و ۶۷۳-۶۷۶ و ج ۱، ص ۱۳۴).

بنابراین در نگاه هستی‌شناختی پارادایم اسلامی، نظام هستی، خود اعلی و مهم‌ترین نمونه پدیده نظام‌واره است که در عین هویت واحد و یگانه، دارای اجزایی است که با ارتباط‌های متقابل و درهم‌تنیده، شبکه منسجم و منضبطی را شکل داده‌اند. در این سیستم - و هر خرده‌سیستم حقیقی موجود در نفس‌الامر - بین اجزا، رابطه ضروری برقرار است و هر جزء با جزء یا اجزای متناسب خود ارتباط دارد. کار دانش نیز شناخت این روابط و انضباط‌های حاکم بر اجزاست. این ارتباط‌های متقابل میان اجزای پیکره نظام هستی به قدری وسیع است که اساساً به لحاظ هستی‌شناختی، وجود گزاره‌های شرطی اتفاقی به لحاظ نفس‌الامری بی‌معناست؛ چراکه تمام اجزا و عناصر، یا به صورت مستقیم و یا به صورت غیر مستقیم، با یکدیگر در ارتباط‌اند و بین تمامی اجزای نظام هستی، رابطه لزومی برقرار است و اگر جایی صحبت از گزاره شرطی اتفاقی می‌شود، اتفاقی بودن به جهل فاعل شناسا باز می‌گردد نه نظام هستی.

با توجه به آنچه گفته شد، روشن است پارادایم اسلامی، نه تنها تفکر سیستمی مبتنی بر سیستمی‌انگاری پدیده‌ها و پیچیدگی آنها را می‌پذیرد، بلکه این تفکر را درباره کل نظام هستی نیز به عنوان کلان سیستم بیان کرده، در تمامی حقایق دیگر نیز تسری می‌دهد؛ همچنین با حاکم بودن اصول علتیت، ضرورت و سنخیت، پیچیدگی و استحکام این سیستم را تبیین می‌کند؛ اما نگاه این پارادایم به میان‌رشتگی، تنها در حد پذیرش این

رویکرد نیست؛ بلکه به نسبت تعالی و استحکام این پارادایم در مقابل پارادایم‌های رقیب، رویکرد میان‌رشته‌ای که در این پارادایم طرح می‌شود، جامع‌تر و دقیق‌تر است.

۴. میان‌رشته‌گی متعالیه در بستر پارادایم علم حکمت اسلامی

هرچند میان‌رشته‌گی متداول، با سه مبنای انسجام‌گرو، تکثرگرایی روش‌شناختی و سیستمی‌انگاری پدیده‌ها سامان می‌یابد، مزیت‌های پارادایم علم حکمت اسلامی سبب می‌شود رویکرد میان‌رشته‌ای بازتولیدشده در بستر آن، از جنبه‌های مختلف نسبت به رویکرد میان‌رشته‌ای رشدیافته در سنت‌های غربی، کامل‌تر باشد.

۵. از حیث مبانی معرفت‌شناختی

میان‌رشته‌گی متداول، خود را در بستر انسجام‌گرو تعریف می‌کند. تئوری انسجام، هرچند به عنوان مبنای ثانوی در رئالیسم شبکه‌ای حکمت اسلامی قابل پذیرش است، با انسجام‌گرو مصطلح متفاوت است. انسجام‌گرو اگر به عنوان تئوری (توجیه) صدق معرفت‌شناختی، در عرض و در مقابل تئوری مطابقت مطرح شود، سر از نسیت در معرفت و در نتیجه سر از سفسطه و ایدئالیسم در می‌آورد.* (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۱۵۱ و ج ۱۳، ص ۴۴۹-۴۵۰ و ج ۱۵، ص ۱۰۴-۱۰۵).

اما طرح انسجام‌وارگی در رئالیسم شبکه‌ای حکمت اسلامی، مطابق استدلالی که بر آن گذشت، در بستر مطابقت با واقع است نه به عنوان تئوری‌ای در مقابل آن. بنابراین بر خلاف رویکرد میان‌رشته‌ای تعریف‌شده در سنت‌های غربی که سر از نسیت در معرفت و ایدئالیسم معرفتی در می‌آورد، میان‌رشته‌ای تعریف‌شده در پارادایم علم حکمت اسلامی، در آغوش رئالیسم معرفتی متولد می‌گردد و به دنبال دست‌یابی به شناخت مطابق با واقع و قرابت با آن است.

۶. از حیث مبانی هستی‌شناختی

اساس میان‌رشته‌گی، تلفیق و پیوند نظریه‌ها و مفاهیم مختلف در دانش‌های متفاوت

* به تعبیر ملاصدرا ادراکی که مطابق با واقع نباشد، اصلاً علم نیست، بلکه جهل است: «من العلم ما یکون مطابقاً للواقع و منه غیر مطابق له فیسمى بالجهل» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۲۵۷).

است (متین، ۱۳۸۸، ص ۱۱۲-۱۱۳). میان‌رشتگی از آن حیث که به هویت کل تأکید دارد، وحدت‌گراست و از آن حیث که به اجزا و روابط میان آنها نظر دارد، جزء‌گراست. در هستی‌شناسی حکمت اسلامی نیز وحدت در عین پذیرش کثرت هستی و کثرت در عین پذیرش وحدت هستی تثبیت می‌شود (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۵۱۳). این کثرت، در پرتو مراتب‌داشتن هستی پدید می‌آید. بر اساس این نگاه، هستی، واحد ذومراتبی است که در ذات خود شامل وحدت و پدیده‌های متکثر است. شناخت این حقیقت واحد، منسجم و در عین حال متکثر و پیچیده، در هر مرتبه، ناظر به بخشی از این پیچیدگی و در نتیجه ناظر به بخشی از حقیقت است نه تمام آن؛ از این رو فهم حقیقت نیز، همچون خود حقیقت، تشکیکی و دارای مراتب است. هرچه ادراک در سلسله‌مراتب هستی ارتقا یابد، به حقایق بیشتری اشراف می‌یابد (باقری و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۵۳).

پیچیدگی هستی و پدیده‌ها (پیچیدگی سیستم‌ها) از دو جنبه است؛ اولاً هستی دارای سلسله‌مراتب است که منطبق با آن، شناخت نیز تشکیک‌مند است. بنابراین سلسله‌مراتبی از شناخت وجود دارد که در عین تفاوت با یکدیگر، پیوندی ذاتی دارند.* ثانیاً کل نظام هستی در حال حرکت و تکاپوست و نهاد جهان اساساً ناآرام است. در این نگاه، هستی، سیال است و هر جزء آن در حال تجدید هویت است. سلسله‌مراتبی‌بودن و حرکت‌داشتن، هستی متحول و متشککی را تصویر می‌کند که غفلت از آن به شناختی ناکامل و نادرست منجر می‌شود. بنابراین «نظام هستی متشکل از همبستگی‌ها و روابط بسیار پیچیده در بین "مراتب" و "آنات" است» (باقری و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۵۴).

بنابراین هرچند حکمت اسلامی می‌پذیرد که سیستم‌ها به نحوی به ارتباط و پیچیدگی پدیده‌ها در جهان اشاره دارد، بر اساس هستی‌شناسی ویژه خود، هر سیستم، تصویری خرد و لحظه‌ای از هستی در حال تحول است که هر گاه در ارتباط با سایر

* به گونه‌ای که شناخت در هر سطح، ضمن اینکه مترتب بر سطوح پایین‌تر است، به آن سطوح قابل تحویل نیست و شناخت مراتب پایین، در مراتب بالا، مندرج است.

مراتب هستی در کلیت خود تفسیر نشود، به درستی قابل فهم نیست و چه بسا تصویری مخدوش از حقیقت ارائه دهد. بنابراین نگاه سیستمی به معنای مصطلح خود، بنیانی خرد و ایستا دارد و نمی‌تواند مبنایی اصیل برای پیوند معرفتی میان حوزه‌های مختلف دانشی قرار بگیرد؛ در حالی که نگاه نظام‌واره انگار حکمت اسلامی، این خلل را پوشش می‌دهد.

۷. از حیث ضرورت (مبانی انسان‌شناختی)

ضرورت‌های عملی مطرح‌شده برای رویکرد میان‌رشته‌ای در دانش، همگی ضرورت‌هایی بیرونی است. در واقع نهایت آنها ضرورت شناخت جامع شیء است که آن نیز ضرورتی بیرونی و برخاسته از هویت شیء خارجی است (متین، ۱۳۸۸، ص ۱۱۷)؛ اما در پارادایم حکمت اسلامی، میان‌رشته‌گی ضرورتی عمیق‌تر پیدا می‌کند.

آنچه بیش از هر چیز به میان‌رشته‌گی ضرورت و مشروعیت بخشیده، مواجهه انسان‌ها با مسائلی است که فراتر از حیطه شناخت رشته‌های تخصصی است. این نیاز اساساً ریشه در عملگرایی انسان مدرن دارد و از نگاه پراگماتیستی تغذیه می‌کند. در این نگاه، به جای بازنمایی واقعیت، مسئله‌مداری و موفقیت در عمل، مهم‌ترین معیار و رسالت دانش است.* در نگاه مسئله‌مدار، ناتوانی رشته‌ها در مواجهه با مسائل جهان است که میان‌رشته‌گی را با اهمیت می‌کند.

اما بر اساس انسان‌شناسی حکمت اسلامی، انسان موجودی علمی است و تعالی، رشد و سعادت نفس او در گرو دست‌یابی به معرفت و شناخت حقیقی است* (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۱۹۵ و ج ۹، ص ۱۲۶-۱۲۸) و شناخت هستی پیچیده - که هم ارتباط شبکه‌ای

* تا آنجا که بعضی اندیشمندان - نظیر رورتی - از عملگرایی بدون روش سخن گفته و با کثرت روشی و نفی مبنای منطقی برای تقسیم‌بندی دانش، مرز میان موضوعات را علایق عملی می‌دانند؛ از این رو در نگاه ایشان، روش تحقیق تابع ماهیت موضوع نیست و اساساً دانش خصلتی ابزاری دارد.

* فسادة النفس و کمالها هو... التصور للمعقولات و العلم بحقائق الأشياء علی ما هی علیها و مشاهدة الأمور العقلية و الذوات النورانية (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۲۸).

دارد و هم در حال حرکت است- مستلزم شناخت هم‌افزا و وحدت‌گراست. در این اندیشه، شناخت و علم ابزار نیست، بلکه ارزشی برابر ارزش وجودی انسان دارد. بنابراین استلزام معرفت به درک پیچیدگی، ذاتی شناخت بوده و ضرورتی انسانی دارد و تحمیلی بیرونی و ناشی از ضرورت حل مسئله نیست (باقری و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۵۶).

نتیجه

علوم انسانی اسلامی اگر بخواهد کارآمد باشد و طرحی نو دراندازد، لازم است مسائل و معضلات عینی را پاسخ دهد؛ مسائلی که به‌ندرت از درون دسته‌بندی‌های منظم رشته‌ای بر می‌خیزند؛ از این رو پاسخ این مسائل نیز به همین منوال است و رویکردی تلفیقی و غیر رشته‌ای می‌طلبد؛ اما استفاده از روش‌های تلفیقی و میان‌رشته‌ای، بدون بررسی پارادایمی امکان‌پذیر نیست. این مشکل برای میان‌رشته‌ای دوچندان است؛ چراکه میان‌رشته‌ای اساساً رویکردی نوین است و از فقر مباحث تئوریک رنج می‌برد. این مقاله کوشید نسبت میان‌رشته‌ای و پارادایم علم اسلامی را تنقیح نماید و افقی برای ترسیم میان‌رشته‌ای متعالیه روشن سازد.

شناخت پدیده‌های پیچیده و سیستم‌ها تنها و تنها از روش‌های میان‌رشته‌ای میسر است؛ از طرف دیگر میان‌رشته‌ای خودش یک رویکرد سیستمی در پژوهش و تحقیق محسوب می‌شود. پارامترهای همسان فراوانی میان رویکرد سیستمی و رویکرد میان‌رشته‌ای وجود دارد که ارتباط دوسویه میان این دو را تقویت می‌کند؛ از این رو میان‌رشته‌ای و رویکرد سیستمی دو روی یک سکه‌اند. موضوع مطالعات میان‌رشته‌ای، همیشه یک «سیستم» است؛ خصوصاً سیستم‌های پیچیده و نه ساده و خطی. در واقع موضوعات چندوجهی را می‌توان با سیستم‌های پیچیده مدل‌سازی کرد.

چارچوب کلان مطالعات میان‌رشته‌ای را می‌توان در سه مبنای معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و هستی‌شناختی خلاصه کرد. یکی از مبانی اصلی معرفت‌شناختی رویکرد میان‌رشته‌ای، «انسجام‌گروی» است. «کثرت‌گرایی روش‌شناختی» نیز مهم‌ترین مبنای روش‌شناختی رویکرد میان‌رشته‌ای محسوب می‌شود. مبانی هستی‌شناختی مطالعات

میان‌رشته‌ای نیز «سیستمی» انگاری پدیده‌ها و پیچیدگی آنهاست.

با مقایسه میان مبانی پارادایم علم مبتنی بر حکمت اسلامی و بنیان‌های رویکرد میان‌رشته‌ای به وضوح روشن می‌شود که این پارادایم، بنیان‌های این رویکرد را پذیرفته و کاملاً از آن استقبال می‌کند. دستگاه پیشرفته معرفت‌شناختی این پارادایم، انسجام‌گروی و کارآمدی را نفی و طرد نمی‌کند و از آنها بی‌بهره نیست؛ بلکه در بستر تئوری مبنایگروی از آنها به عنوان معیارهای ثانوی پشتیبانی و توصیه می‌کند. در مبانی روش‌شناختی، تکثر ابزار و در نتیجه تکثر روش در اندیشه اسلامی، بستر مطالعه همه جانبه واقعیات را فراهم می‌آورد و رویکرد میان‌رشته‌ای در شناخت را نتیجه منطقی خود می‌داند؛ همچنین پارادایم اسلامی نه تنها تفکر سیستمی مبتنی بر سیستمی‌انگاری پدیده‌ها و پیچیدگی آنها می‌پذیرد، بلکه این تفکر را درباره کل نظام هستی نیز به عنوان کلان‌سیستم بیان کرده، در تمامی حقایق دیگر نیز تسری می‌دهد.

هرچند میان‌رشته‌گی با سه مبنای انسجام‌گروی، تکثرگرایی روش‌شناختی و سیستم‌انگاری پدیده‌ها سامان می‌یابد؛ اما مزیت‌های پارادایم علم حکمت اسلامی سبب می‌شود رویکرد میان‌رشته‌ای بازتولید شده در بستر آن، از جنبه‌های مختلف نسبت به رویکرد میان‌رشته‌ای رشدیافته در سنت‌های غربی، کامل‌تر باشد.

پارادایم علم اسلامی نه تنها بنیادهای نظری رویکرد میان‌رشته‌ای را پذیرفته، بلکه به نحو جامع‌تر در مبانی پارادایمی خود از آنها یاد کرده است. طرح انسجام‌وارگی در بستر مطابقت با واقع که متضمن بسته‌شدن راه ایدئالیسم معرفتی در شناخت است، پیچیدگی فزاینده و تودرتوی نظام هستی و همچنین ضرورت ذاتی و انسانی شناخت و معرفت، سبب می‌شود میان‌رشته‌گی به صورت متعالیه در پارادایم علم حکمت اسلامی بازتولید و بازتعریف شود و خلل‌ها و ضعف‌های آن در برابر میان‌رشته‌گی غربی برطرف گردد.

منابع و مأخذ

۱. ابراهیم‌پور، علی؛ «بازاندیشی در مفهوم‌شناسی "میان‌رشتگی" و تاریخچه ادبیات نظری آن در ایران»، مجله مطالعات دانش‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی؛ ش ۲۲، بهار ۱۳۹۹، ص ۱۱۳-۱۴۲.
۲. امین‌پور، فاطمه؛ روش‌شناسی اجتماعی از منظر قرآن؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۰.
۳. ایمان، محمدتقی؛ فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۴.
۴. باقری، خسرو و دیگران؛ «تبیین رویکرد میان‌رشته‌ای از دیدگاه معرفت‌شناسی حکمت‌متعالیه»، نشریه پژوهش‌های فلسفی دانشگاه تبریز؛ س ۵، ش ۹، ۱۳۹۰، ص ۴۳-۶۸.
۵. برازو، ژاک؛ «دانش میان‌رشته‌ای و تحصیلات عالی»، ترجمه توحیده ملاباشی در: لیسا لاتوکا و دیگران، چالش‌ها و چشم‌اندازهای مطالعات میان‌رشته‌ای؛ ترجمه و تدوین سیدمحسن علوی‌پور و همکاران؛ تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷.
۶. برزگر، ابراهیم؛ «تاریخچه، چیستی و فلسفه پیدایی علوم میان‌رشته‌ای»، مجله مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی؛ ش ۱، ۱۳۸۷، ص ۲۷-۵۶.
۷. پارسانیا، حمید و عبدالحسین خسروپناه؛ تولید و تکوین علوم انسانی اسلامی؛ تحریر مهدی عاشوری؛ تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۲.
۸. پارسانیا، حمید؛ «رنالیسم انتقادی حکمت صدرایی»، مجله علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم؛ ش ۴۲، ۱۳۸۷، ۹-۳۰.
۹. پیغامی، عادل و حیدر تورانی؛ «گونه‌شناسی رهیافت‌های تلفیقی در طراحی

- برنامه‌های درسی و دلالت‌های کاربردی آن برای رشته اقتصاد»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی؛ دوره ۲، ش ۱، ۱۳۸۸، ص ۵۷-۸۶.
۱۰. توفیقی، جعفر و حمید جاودانی؛ «میان‌رشته‌ای‌ها: مفاهیم، رویکردها، دیرینه‌شناسی و گونه‌شناسی»، مجله مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی؛ ش ۱، ۱۳۸۷، ص ۱-۱۸.
۱۱. چاندراموهان، بالاسابرامانیا؛ یادگیری و تدریس میان‌رشته در آموزش عالی؛ نظریه و عمل؛ ترجمه محمدرضا دهشیری؛ تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۹.
۱۲. حبیبی، رضا و محمد شجاعی شکوری؛ فلسفه علوم تجربی؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۱.
۱۳. حبیبی، رضا؛ درآمدی بر فلسفه علم؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.
۱۴. خسروپناه، عبدالحسین؛ «روش‌شناسی و مبانی فلسفی حکمی-اجتهادی در علوم رفتاری و اجتماعی اسلامی»، مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی؛ دوره دوم، ش ۱، پاییز ۱۳۹۴، ص ۱۷-۳۶.
۱۵. —؛ در جست و جوی علوم انسانی اسلامی (۱)؛ چ ۱، قم: نشر معارف، ۱۳۹۳.
۱۶. —؛ فلسفه علوم انسانی؛ قم: تعلیم و تربیت اسلامی، ۱۳۹۲.
۱۷. خورسندی طاسکوه، علی؛ گفتمان میان‌رشته‌ای دانش؛ تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۶.
۱۸. رایبیز، استیفن؛ تئوری سازمان: ساختار و طرح‌سازمانی؛ ترجمه سیدمهدی الوانی و حسن دانایی فرد؛ تهران: صفار، ۱۳۹۶.
۱۹. رپکو، آلن؛ پژوهش میان‌رشته‌ای: نظریه و فرایند؛ ترجمه محسن علوی‌پور و

- همکاران؛ تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۶.
۲۰. رضائیان، علی؛ «شالوده خلاقیت و نوآوری: مطالعات میان‌رشته‌ای»، مجله پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی (سخن سمت)؛ ش ۴، ۱۳۷۷، ص ۱۸-۳۳.
۲۱. رضائیان، علی؛ مبانی سازمان و مدیریت؛ تهران: سمت، ۱۳۹۵.
۲۲. سبزواری، ملاهادی؛ شرح المنظومه؛ ج ۲، تصحیح حسن حسن‌زاده آملی؛ تهران: نشر ناب، ۱۳۷۹.
۲۳. شاقول، یوسف و عموزاده، محمد؛ «میان‌رشته‌ای: تعاریف و ضرورت‌ها»، نشریه رهیافت؛ ش ۴۰، ۱۳۸۶، ص ۲۵-۳۴.
۲۴. شریفی، احمدحسین؛ مبانی علوم انسانی اسلامی؛ تهران: آفتاب توسعه، ۱۳۹۳.
۲۵. طباطبایی، سید محمدحسین؛ اصول فلسفه رئالیسم؛ به کوشش سیدهادی خسروشاهی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۱.
۲۶. —؛ نه‌ایة الحکمة؛ ج ۱، تعلیقه عباسعلی زارعی سبزواری؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۴۳۰ق.
۲۷. علی‌پور، مهدی و سید حمیدرضا حسنی؛ پارادایم اجتهادی دانش (پاد)؛ ج ۳، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۴.
۲۸. فرامرر قراملکی، احد؛ روش‌شناسی مطالعات دینی؛ مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۹۲.
۲۹. فرامرز قراملکی، احد و سعیده سیاری؛ «مطالعات میان‌رشته‌ای: مبانی و رهیافت‌ها»، مجله فلسفه و کلام اسلامی؛ س ۴۳، ش ۲، ۱۳۸۹، ص ۵۹-۸۲.
۳۰. فقیه، نظام‌الدین؛ سیستم‌های پویا (اصول و تعیین هویت)؛ تهران: سمت، ۱۳۹۳.
۳۱. قائمی‌نیا، علیرضا؛ «شبکه معرفت دینی (بحثی در ساختار معرفت دینی)»،

- مجله قیسات؛ س ۸، ش ۲۸، ۱۳۸۲، ص ۱۹-۳۶.
۳۲. گلکار، محمدحسین؛ در ستاره پارادایم شبکه‌ای و مقایسه آن با پارادایم‌های رایج؛ ج ۱، مشهد: مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام، ۱۳۹۵.
۳۳. لاتوکا، لیسا؛ «خلق میان‌رشته‌گی: تعاریف مبنایی استادان کالج و دانشگاه»، ترجمه سعید حیاتی، در: مجموعه مقالات «مبانی نظری و رشناسی مطالعات میان‌رشته‌ای»؛ ترجمه سیدمحسن علوی پور و همکاران؛ تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷.
۳۴. لاتوکا، لیسا و دیگران؛ «آموختن کار میان‌رشته‌ای (رویکردی اجتماعی- فرهنگی به کار دانشگاهی)»، ترجمه سیدمحسن علوی پور، در: چالش‌ها و چشم‌اندازهای مطالعات میان‌رشته‌ای؛ ترجمه و تدوین سیدمحسن علوی پور و همکاران؛ تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷.
۳۵. متین، منصور؛ تفکر میان‌رشته‌ای؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸.
۳۶. —؛ فرهنگ اصطلاحات میان‌رشته‌ای؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۲.
۳۷. محمدپور، احمد؛ روش تحقیق کیفی ضدروش ۱؛ ج ۲، تهران: جامعه‌شناسان، ۱۳۹۲.
۳۸. —؛ روش در روش؛ تهران: جامعه‌شناسان، ۱۳۸۹.
۳۹. محمدی، داوود، مجید رمضان و محمدرضا ابراهیمی؛ تجزیه و تحلیل سیستم‌ها (تفکر سیستمی)؛ تهران: ققنوس، ۱۳۸۹.
۴۰. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج ۱ و ۶، تهران: صدرا، ۱۳۷۷.
۴۱. ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم؛ الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۹۸۱ م.
۴۲. مولر، هارو و دیگران؛ نظریه سیستم‌ها (مجموعه مقالات)؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۹۰.

۴۳. نیوول، ویلیام؛ «نظریه مطالعات میان‌رشته‌ای»، ترجمه سیدمحمد علوی‌پور، در: مجموعه مقالات «مبانی نظری و روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای»؛ ترجمه سیدمحسن علوی‌پور و همکاران؛ تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷.
۴۴. واسطی، عبدالحمید؛ «پارادایم شبکه‌ای (پارادایم علم دینی و به مثابه پارادایم رقیب علوم انسانی موجود)»، فصلنامه حکمت اسلامی؛ س ۶، ش ۴، ۱۳۹۸، الف، ص ۹-۳۷.
۴۵. —؛ «روش تحقیق شبکه‌ای، روش معیار در تولید علم»، مجله ذهن؛ ش ۸۰، ۱۳۹۸، ب، ص ۵-۳۵.
۴۶. —؛ نگرش سیستمی به دین؛ مشهد: مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام، ۱۳۹۱.